

روش های تدریس
مفاهیم و موضوعات

دینی دوره ی ابتدایی

حمیدرضا ایرانی
مدرس دانشگاه فرهنگیان

روش تدریس

بخش

خداشناسی

هر محتوای تعلیم و تربیتی که به وسیله ی **مؤلفان** یا **معلم** تهیه می شود، باید در چارچوب این مفاهیم باشد. می دانیم که هر یک از موضوعات کتاب هدیه های آسمان دارای مفاهیم زیادی اند اما اختصاص این تعداد به دوره ی ابتدایی به ویژگی های روان شناختی کودک برمی گردد.

در تدوین محتوای آموزشی و تربیتی هر یک از موضوعات کتاب باید نکاتی را که برخاسته از مبانی آموزش دینی است، مراعات کرد:

۱- خدا (توحید):

کودک به تبع **آموزه های خانواده**، خداوند را بالاتر و بزرگتر از هر کس و هر چیزی می داند، او خداوند را به شکل انسانی تصور می کند که در جایی زندگی می کند و حداقل فکر نمی کند که خداوند را از دست برود. او با همین برداشت درباره خدا خیال پردازی می کند. ممکن است او را در **قصری مجلل** در نظر بگیرد و یا او را **بالاتر از ابرها** تصور کند و گمان کند که وقتی بزرگترها رو به آسمان می کنند، او در آسمان است. اگر پدر و مادر از **مهربانی، صمیمیت و دانایی** خداوند سخن گفته باشند، کودک تصور خوشایند و اطمینان بخشی از خداوند دارد، اما اگر خداوند را ابزار کنترل کودک قرار داده باشند، بیشتر او را **شبه پدری سختگیر** می یابد که هر لحظه باید از او در هراس بود.

تصور کودکان درباره ی خدا، آمیخته ای از **تخیل و تجسم** است اما به هر حال این تصورات باعث می شود که کودک بتواند با خدا رابطه برقرار کند. در نهایت، مطمئناً زمانی فرا می رسد که در اثر **رشد توانایی های ذهنی و آموزش های مناسب**، باورهای ساده و بنیادین خود را مورد نقد و بازنگری قرار دهد و به درکی عمیق تر برسد.

از آن جا که کودک در این دوره، نمی تواند از خداوند تصویری کاملاً غیرمادی داشته باشد، نباید در صدد تلقین این مفهوم به وی باشیم. هر چه بیشتر **درباره ی خدای غیرمادی**، **مجرد**، توضیح بدهیم، او تصویری مبهم تر خواهد داشت اما ضمناً نباید بر روی تصاویر ذهنی و تصورات وی نیز صحنه گذاشت. بنابراین بهتر است بیشتر درباره ی زیبایی مخلوقات او و مهربان و دوست داشتنی بودن او گفت و گو کنید.

درباره ی حقیقت خداوند نیز با آنان سخنی نمی گوئیم و اگر
کودکی پرسید که خداوند چیست، با فضا سازی خاص به او پاسخ
می دهیم که : « **نمی توانم بدانم او چیست** » .

این فضا سازی این گونه است که به کودک نشان دهیم خداوند
آن قدر بزرگ و عظیم است که درک ما از او همواره محدود
است. همین امر باعث می شود که خدا نزد او عظیمتر و بزرگتر
از هر چیزی جلوه کند. این که بگوئیم خدا مثل فلان چیز و فلان
چیز است، صحیح نیست. چون کودک آن چیزها را می شناسد و
با محدودیتشان آشناست در نتیجه، خداوند را نیز موجودی
در ردیف همان ها تصور می کند و گمراه می گردد.

به طور مثال، اگر کودکی از بزرگی خداوند سؤال کرد، به او بگوییم: «من نمی دانم خدا چقدر بزرگ است. ولی می دانم که هیچ چیزی در این جهان، بزرگ تر، قوی تر و بهتر از او نیست. خدا عظیم تر از آفتاب، بزرگ تر از کوه ها و آسمان هاست. او آفریده ها و بندگان خود را دوست دارد».

این جمله آخر سبب می شود که کودک، پس از شنیدن جملاتی در عظمت و بزرگی خداوند، احساسی صمیمی و مهربانی نسبت به او پیدا کند تا پس از پی بردن به عظمت خداوند، خود را به او نزدیکتر ببیند.

برخی گمان می کنند همیشه باید به سؤال های کودک در قالب مثال های عینی پاسخ داد تا او بتواند تصویری مادی از خداوند و بزرگی او به دست آورد. این کار نه تنها درست نیست، بلکه در بیشتر موارد، به خصوص درباره ی خداوند خطرناک است و ذهن کودک را دچار سردرگمی می کند، زیرا با پاسخ های عینی ، کودک به سؤال های دیگری می رسد که با پاسخ اولیه قانع نمی شود. بنابراین بهتر است به گونه ای به کودک پاسخ دهیم که با سؤالات بعدی او در بن بست قرار نگیریم.

کودک باید بفهمد که پاسخ خیلی از پرسش ها را هیچ کس نمی داند و بخاطر این ندانستن، مشکلی هم پیش نمی آید. بنابراین نباید سعی کنیم که کودک پاسخ همه سوال ها را بداند. وقتی او متوجه می شود که خودش، پدر و مادرش و همه انسانها در برابر خداوند خیلی کوچک اند نیازمندی خود را در همه چیز بهتر می فهمد و خود را به تو نزدیکتر می کند.

برای فهم کودک درباره خداوند، می توان از صفت های خداوند که برای کودکان قابل درک باشد، سخن گفت. مهربانی، بخشندگی و توانایی، دانایی، قدرتمندی، دیدن همه موجودات، شنیدن همه صداها، مواظب و مراقب ما بودن مانند مادری مهربان، فراموش نکردن، آفریدن همه موجودات و رسیدگی کردن به نیاز های آنها، دوست داشتن همه موجودات و به فکر آنها بودن، همه صفت هایی هستند که می توان از این فرصت برای تقویت روحیه خدانشناسی کودک بهره بگیریم و به او بگوییم که این گل های رنگارنگ و میوه های خوشمزه و گوناگون و درخت های زیبا را خدا برای ما آدم ها آفریده و او همواره به فکر بندگان خود است.

مطالبی که برای کودکان می‌گوییم، بهتر است در قالب داستان‌های زیبا، شعر، مناظر زیبای طبیعت یا هر ابزار آموزشی که باشد و به گونه‌ای خداوند را توصیف کنیم که زیبایی‌های او را درک کند. از آن جا که خداوند زیباست و یکی از گرایش‌های فطری انسان، زیبایی دوستی است، ما باید زیبایی‌های خداوند و صفات او را به طور زیبا و دلپذیر برای کودک توصیف کنیم. با این کار هم حس زیباگرایی دانش‌آموز را رشد داده ایم و هم او را مجذوب خداوند کرده ایم. مطالبی که دارای زیبایی نباشد، کاربرد آموزشی، به خصوص برای خداشناسی، ندارد.

محتوای تعلیمی و تربیتی باید حس حقیقت جویی را در کودکان بیدار کند. محتوا باید قدرت تفکر را رشد دهد؛ جست و جویی را تحریک کند و قدرت منطق و استدلال را در حد همان دانش آموز ابتدایی تقویت کند.

محتوایی که درباره ی خداست و او را توصیف می کند، وقتی به زیبایی تنظیم شود و صفات زیبای او را به خوبی بیان کند، حس تکریم و گرامی داشتن در دانش آموزان را برمی انگیزد و آن چه را که گرایش به عبادت می نامیم، در او رشد می دهد.

درک عبادت تنها مخصوص بزرگ ترها نیست. مهم ترین بخش عبادت توصیف خداوند به خوبی ها و زیبایی ها و دور کردن او از بدی هاست. وقتی که ما مهربانی خداوند را در محتوایی زیبا به دانش آموز می فهمانیم و او درمی یابد که خدا مهربان است و این مهربانی را بیان می کند، خدا را عبادت و پرستش کرده است.

شیوه های پاسخ گویی به سؤالات کودک درباره خدا

نکته ی حائز اهمیت این است که بدانیم کودک در بسیاری از موارد صرفاً به دنبال پاسخ صحیح و استدلالی نیست؛ بلکه معمولاً هدف او از طرح سؤال، **بیان خود و ابراز وجود** است و این که از بزرگ تر خود سؤال خوبی کرده باشد.

در مواجهه با سؤالات کودکان می توان به سه شیوه عمل کرد:

- ۱- عوض کردن فکر کودک
- ۲- پاسخ با توجه به مسائل عینی و یا ملموس کودک
- ۳ سؤال از خود کودک به منظور آگاهی از میزان درک کودک از مفهوم خدا

۱- عوض کردن فکر کودک:

اگر کودکی از شما سؤال کند «خدا کجاست؟ چرا او را نمی بینیم؟» به جای این که فوراً به او پاسخ دهیم، بهتر است بدانیم آیا او برای اولین بار است که این سؤال را می کند و یا این که واقعاً دغدغه ی ذهنی او شده است. اگر اولین بار است که او چنین سؤالاتی را طرح می کند یا به ندرت چنین سؤالاتی را می نماید، بهتر است از او پرسیم:

اگر گفتی امروز کجا می خواهیم برویم؟

یا «آیا میل داری که پرتقال و سیب بیاورم و با هم بخوریم؟» ،

«امروز دوست داری با کدام اسباب بازی بیش تر بازی کنیم؟»

و ... چنانچه فکر کودک از طرح سؤال، به موضوعات دیگری کشیده شود، معلوم است که چنین سؤالاتی مسئله ی اصلی او نبوده و حواس او به خوراکی و یا اسباب بازی جلب شده و سؤال را فراموش کرده است؛ پس لزومی ندارد که فعلاً به سؤال او پاسخی بدهیم.

۲- پاسخ با توجه به مسائل عینی و یا ملموس کودک:

اگر کودک نسبت به طرح سؤال اصرار داشته و مایل به دریافت جواب همین سؤال بود، می توان با استفاده از **مثال های عینی** و **قابل لمس و فهم** کودک به او توضیح داد؛ مثلاً **به صورت او فوت کنیم** و یا این که با کف دست به پشت دست او بزنیم و از او بپرسیم «چرا چشمت را بستی؟» شاید بگوید چون **هوا به چشمم خورد**. از او بپرسیم: **هوا کجاست؟ چرا آن را نمی بینیم؟** یا در مورد مثال دست بپرسیم: **آیا دست درد گرفت؟ درد آن کو؟ چرا آن را نمی بینیم؟** سپس بیان شود که همه چیزهایی که در اطراف ما وجود دارد، با چشم ما قابل دیدن نیست و خدا هم وجود دارد، ولی با چشم نمی توان آن را دید.

۳- سؤال از خود کودک به منظور آگاهی از میزان درک کودک از مفهوم خدا (توپ را در زمین کودک انداختن):

در برخورد کودک با چنین سؤالاتی روش سوم این است که سؤال را به خود او برگردانیم تا متوجه شویم که او نسبت به خدا چگونه فکر می کند تا براساس آن، جملات و پاسخ های خود را تنظیم کنیم. چنان چه او بگوید خدا چون در آسمان هاست، او را نمی بینیم. با این پاسخ متوجه می شویم که کودک تصویری مکانی از خدا دارد و چون او را با عظمت و بلند مرتبه می داند یا چون دیده است که هنگام دعا دست به سوی آسمان دراز می کنیم، فکر می کند که خدا در آسمان است. البته ما نباید این تصور او را تقویت کنیم. بلکه باید بتوانیم در فرصت های مناسب به اصلاح آن پردازیم.

اگر ادامه دهیم و از او پرسیم که **خدا چه کار می کند؟** شاید جمله هایی شبیه این عبارات بگوید:

دنیا را زیر نظر دارد، مواظب ماست، گل ها و درخت ها و ... را می آفریند. جملات درست و مناسب او را انتخاب کرده، بر آن صحت می گذاریم و همان ها را پر و بال می دهیم و در ضمن همین گفت و گو برخی ابهام های او را برطرف می کنیم. هم چنین به او می آموزیم که همان طور که به تدریج بزرگتر می شود و درباره ی چیزهای پیرامون خود دانش بیشتری به دست می آورد، به تدریج می تواند درباره ی خدا هم بیشتر بداند و بفهمد. بدین ترتیب این اطمینان برای کودک حاصل می شود که در آینده می تواند پیرامون این موضوع بیش تر فکر کند و با پرسش از پدر، مادر و معلم به درک بهتری برسد.